

ستاره اسکندري براي همه بچه‌ها مادري مي‌کند

توي يکي از کوچه پس‌کوچه‌هاي بالاي شهر، به دنبال در زيتوني رنگ بزرگي مي‌گردم که قرار است «همه بچه‌هاي ما» را آنجا ملاقات کنم. خيابان پر است از خانه‌هاي زيباي بالا و بلند.



جام جم آنلاین: توي يکي از کوچه پس‌کوچه‌هاي بالاي شهر، به دنبال در زيتوني رنگ بزرگي مي‌گردم که قرار است #171 همه بچه‌هاي ما؛ را آنجا ملاقات کنم. خيابان پر است از خانه‌هاي زيباي بالا و بلند. به خانه که مي‌روم، محمود طائمه مدير توليد برنامه را مي‌بينم. به استقبال مي‌آيد و مرا به سمت ميزي هدايت مي‌کند که گروه توليد پشت آن نشسته‌اند و خستگي نيمروز را با خربزه‌اي از تن بيرون مي‌کنند. ساعت حدود 3 بعدازظهر است و فکر مي‌کنم به آخر يکي از سکانس‌هاي ظهر رسيده‌ام. محل لوکيشن، خانه امير و فرزانه است.

يعني خانه‌اي که 2 شخصيت اصلي سريال در آن زندگي مي‌کنند و قرار است خيلي اتفاقات در آن رقم بخورد. از حياط بزرگ به سمت خانه حرکت مي‌کنم. داخل خانه پر است از اشياي قيمتي. کل خانه زيباست و از مدل چينش خانه برمي‌آيد که صاحب آن، شخص باسليقه‌اي باشد. نور خانه خيلي کم است. تاجبخش فنائيان پشت دوربين کوچکي نشسته و سکانس مربوط به افتادن ديس چيني از دستان پسر بچه‌اي به نام سعيد را نظاره مي‌کند. ديس چيني از دست سعيد پرت مي‌شود و چند تکه مي‌شود. اين سکانس چند بار ضبط مي‌شود.

در گوشه‌اي از پذيرايي خانه، عليرضا سبط‌احمدي، تهيه‌کننده سريال ايستاده است. به سراغش مي‌روم و درباره انگيزه اوليه ساخت سريال همه بچه‌هاي ما مي‌پرسم. او مي‌گويد: همه ما در اطرافمان کودکانی را که سر چهارراه‌ها يا جاهاي ديگر به سختي مشغول کار هستند، مي‌بينيم و مي‌دانيم که چه مشکلاتي دارند. زندگي اين کودکان تهديد مي‌شود و اين بچه‌ها قدرت مقابله با ناهنجاري‌هاي اجتماعي را ندارند.

وي ادامه مي‌دهد: همه بچه‌هاي ما، سريالي نيست که بخواهد يك بار پخش شود و کنار برود. با پخش اين سريال مي‌توانيم نگاه اقشار مختلف جامعه و مسوولان را به بچه‌هاي بد سرپرست ببينيم.

وي در خاتمه سخنانش مي‌گويد: نزديك به 40 درصد کارتصويربرداري شده و تقريبا 11 قسمت از اين سريال آماده است.

بچه‌هاي خيابان، بچه‌هاي کار

تا قبل از اين که تاجبخش فنائيان را ببينم، فکر مي‌کردم به علت فشرده‌گي کار روي خوشي نشان ندهد، اما بعد از اين که با او صحبت کردم در ذهنم خوش‌برخوردی‌اش را هم به تمام خصوصياتش اضافه کردم. فنائيان را بيشتري در کسوت کارگرداني تئاتر ديده‌ايم. او در کارنامه کاري خود تئاترهائي همچون #171؛ ريچارد دوم؛ #171؛ لير شاه؛ و... را دارد. فنائيان يکي از نويسندگان مجموعه تلويزيوني همه بچه‌هاي ما نيز است. او استاد دانشگاه هنرهاي زيباي دانشگاه تهران است و وقتي از او درباره ايده اوليه اين سريال مي‌پرسم، مي‌گويد: ايده اوليه فيلمنامه اين سريال در کلاس نگارش براي تلويزيون در مقطع کارشناسي ارشد شکل گرفت. در اين کلاس ما يك موضوع و تم داستاني را انتخاب مي‌کنيم و بعد کم‌کم شخصيت‌هاي قصه را خلق مي‌کنيم و در مورد هر کدامشان چيزي مي‌نويسيم. از بين شخصيت‌هاي داستان 8 شخصيت را انتخاب کرديم و جزئيات بيشتري به آنها اضافه کرديم. وي ادامه مي‌دهد: بايد بگويم فيلمنامه اين سريال محصول يك کار گروهی است و روي نگارش آن زحمت زيادي کشيده شده است، با بهزيستي مرتبط بوديم، با روان‌شناسان دائما مشورت مي‌کرديم و چون برخي از شخصيت‌هاي اين کار جنبه تخيلي داشت بشدت دنبال نمونه‌هاي بيروني واقعي گشتيم و با آنان صحبت کرديم تا شخصيت‌هاي داستان به واقعيت نزديک‌تر شده و براي بيننده ملموس‌تر شوند.

وي در مورد داستان سريال مي‌گويد: امير و فرزانه بعد از 7 سال صاحب بچه مي‌شوند اما طي يك حادثه فرزند خود را از دست مي‌دهند. آنها در فرايند روي و معرفتي که در اثر اين اتفاق دريافت مي‌کنند به اين نتيجه مي‌رسند که همه بچه‌هاي دنيا مي‌توانند بچه‌هاي آنها باشند به همين دليل تلاش مي‌کنند اين بچه‌ها را جمع کنند و يك موسسه تحت نظارت بهزيستي تشکيل مي‌دهند. همه بچه‌هاي ما قالبی ابيزوديك دارد. 6 قسمت اول سريال داستان‌هاي پي در پي دارد اما بعد از آن داستان‌ها مستقل مي‌شوند. ضمن اين که يك نخ داستاني دروني که توسط شخصيت اصلي يعني امير و فرزانه آنها را به هم پيوند مي‌دهد.

وي ادامه مي‌دهد: ابيزوديك به اين معني نيست که در هر قسمت قصه‌اي کاملا متفاوت را شاهد باشيم. بلکه ضمن اين که در هر

قسمت داستان یکی از بچه‌های کار و خیابان را نشان می‌دهیم 2 شخصیت اصلی داستان نیز در همه قسمت‌ها حضور دارند.

وی درباره انتخاب بازیگران این سریال نیز اضافه کرد: انتخاب بازیگر براساس ظرفیت بازیگری و خصوصیات رفتاری امیر آقایی و ستاره اسکندری صورت گرفت و به آنها این نقش‌ها پیشنهاد شد. بچه‌های این سریال نیز طی یک فرآیند سه، چهار ماهه از بین 500 نفر انتخاب شدند.

فنائیان: این سریال به لحاظ ساختار، ترکیبی از رئالیسم و سوررئالیسم است و مضمونی بدیع دارد که لازمه این کار است و تمام تلاش خودم را کردم تا در اجرا نیز ساختار متناسب لازم با مضمون را داشته باشد
وی در مورد تجربه کار با بچه‌ها می‌گوید: ابتدا فکر می‌کردم این کار خیلی سخت باشد اما وقتی وارد کار شدم دیدم کار در عمل راحت‌تر است. این سریال به لحاظ ساختار، ترکیبی از رئالیسم و سوررئالیسم است و مضمونی بدیع دارد که لازمه این کار است و تمام تلاش خودم را کردم تا در اجرا نیز ساختار، متناسب لازم با مضمون را داشته باشد.

مرگی که به زندگی رنگ می‌بخشد

صحبتم که با فنائیان تمام می‌شود، پسر بچه‌ای به سمت ما می‌آید و می‌پرسد «آفیم؟ برم؟« این طور که نشان می‌دهد خیلی خسته شده است و خبر ندارد تا شب راه زیادی پیش رو دارند. فنائیان در مورد پسر بچه می‌گوید: اسمش سعید است، اسم همان پسر بچه‌ای که از دنیا رفته است. تصادفا شبیه به او نیز هست. این پسر بچه، فال فروش است و به عنوان اولین پسری که وارد زندگی امیر و فرزانه می‌شود، جایگزین پسر خودشان نیز می‌شود.

نگاهی به دور و برم می‌اندازم. جز ستاره اسکندری که با لباسی سراسر سیاه روی مبل سفید خانه لم داده است کسی در صحنه نیست. او دارد با آب و تاب چیزی را برای 2 نفر از دست‌اندرکاران تولید تعریف می‌کند. امیر آقایی اما توی حیاط است. او هم سیاه‌پوش است. متوجه می‌شوم سکانسی که قرار است گرفته شود، مربوط به وقتی است که این دو نفر تازه پسرشان را از دست داده‌اند. آقایی گوشه‌ای نشسته و خیلی آرام به جایی خیره شده است. اولش از این‌که خلوتش را به هم می‌ریزم حس خوبی ندارم، اما بعد وقتی تقاضای صحبت با مرا رد می‌کند، کمی از بار عذاب وجدانم کم می‌شود. ستاره اسکندری را پیدا می‌کنم. به سمتش می‌روم و با این‌که می‌دانم استراحت می‌کند درباره نقشش در این سریال می‌پرسم. کمی مکث می‌کند اما بعد از زنی می‌گوید که پسرش را در یک حادثه از دست می‌دهد. او می‌گوید: بعد از مرگ فرزند این زن به تمام بچه‌های دنیا علاقه‌مند می‌شود و همه آنها را بچه‌های خودش می‌داند. او نقطه قوت این سریال را پرداختن به مساله و معضلات اجتماعی واقعی در جامعه که اتفاقا زیاد هم هستند، می‌داند.

زندگی با سپیدی ادامه دارد

دیگر وقت استراحت گروه رسیده است. کم‌کم همه متفرق می‌شوند و تنها تدارکات می‌مانند و چند دوربین که حالا جایشان عوض می‌شود و یکی پشت در نصب می‌شود و یکی دیگر پشت میز. در فهرست حاضران در سکانس آن روز که پشت در نصب شده است نام محمد پورحسن را می‌بینم. سراغش را که می‌گیرم متوجه می‌شوم در یکی از اتاق‌های خانه خوابیده است. منتظر می‌مانم تا بیدار شود. در این فاصله فرصتی پیدا می‌کنم تا به دور و بر خانه چرخي بزنم و با دقت به دکور این خانه بزرگ نگاه کنم. اولین چیزی که توجهم را جلب می‌کند رنگ سپیدی است که به وسایل خانه غالب شده است؛ پرده‌های حریر سپید، مبل‌های سپید و شمع‌های سپید که سراسر خانه چیده شده‌اند. کتابخانه‌ای بزرگ نیز آن طرف‌تر است و با پرده‌های سپید تزئین شده است. همه جای خانه تابلوهای نقاشی نصب شده است. سراغ خسرو خورشیدی طراح صحنه می‌روم. حتم دارم پشت این همه سپیدی چیزی نهفته شده است. او می‌گوید: فرزانه وکیل است و امیر معمار. در طراحی دکور نیز به سمتی رفتیم که به نوعی اصالت خانوادگی و سلیقه خاص آنها را نشان دهیم. سپیدی دکور نیز نگاه مثبت و آرام آنها را نشان می‌دهد. نگاه آنها به مقوله مرگ متفاوت است تا آنجا که در مراسم ختم نیز زمانی که از فضای عمومی خارج می‌شوند در فضای خصوصی خودشان خانه را با شمع‌های سپید تزئین می‌کنند که این نشان‌دهنده ادامه زندگی توسط آنهاست.

صحبتم با طراح صحنه تمام می‌شود. حالا سپیدی صحنه برایم معنادار شده است. آن طرف‌تر محمد پورحسن را می‌بینم که حالا آماده ایفای نقش است. سراغش می‌روم. درباره نقشش می‌گوید: نقش ابراهیم را بازی می‌کنم که معمار ساختمان است. از داربست زمین افتاده و پاهایش در گچ است. پسرش در قبرستان، گلفروشی می‌کند تا خرج زندگی را دریاورد. یک روز خانم و آقایی متشخص وارد خانه این پسرک می‌شوند و آنها از مرد می‌خواهند که همراه پسرش به خانه آنها بیاید و مدتی با آنها زندگی کند و داستان ابراهیم از همین جا آغاز می‌شود... وی ادامه می‌دهد: داستان این سریال به موضوعاتی اجتماعی و به روز می‌پردازد. داستانی بدیع و نو دارد. بدیع از این نظر که ما کمتر شاهد سریالی هستیم که بچه‌ها محور اصلی آن باشند، اما در همه بچه‌های ما علاوه بر دستمایه قرار دادن آسیب‌های اجتماعی، به بچه‌ها - آن هم کودکان آسیب‌پذیر جامعه- به عنوان محور اصلی سریال پرداخته شده است.

